

بررسی واژه دهیو (Dahyu)

چکیده

بسیاری از واژه‌های زبان فارسی به جهت نامشخص بودن ریشه و پیشینه آنها، باید سیر تحوّل آوایی-شان، مورد بررسی قرار گیرد تا ریشه واژه‌ها، حتی به صورت فرضی معلوم گردد. واژه دهیو، یکی از واژه‌هایی است که از دیرترین ایام، یعنی از هندواروپایی تا فارسی نو، معانی متفاوتی در طول زمان به خود گرفته و در هر یک از دوره‌ها، معنی خاصی داشته است. در این مقاله، کاربرد این واژه در متون تاریخی و فرهنگ واژگان، بر اساس منابع کتابخانه‌ای، ذکر شده، آنگاه برای دستیابی به شکل آغازین واژه و ریشه آن، تحوّل آوایی و سیر تحوّل آن از هندواروپایی تا فارسی نو، مورد بررسی قرار گرفته است. در پایان هم، از میان ریشه‌های ارائه شده، بر حسب معنی و سیر تحوّل آوایی واژه، محتمل‌ترین ریشه را برای آن بازسازی کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: دهیو، دسیو، اوستا، یشت، فارسی باستان.

مقدمه

در هر زبانی، واژه‌ها بر اساس نیازهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شکل می‌گیرند. همچنین، این واژه‌ها می‌توانند بر اساس فرآیند وامگیری از زبان دیگر پدید آمده باشند؛ به عبارت دیگر، زبان به تاریخ بستگی دارد و تاریخ بر زبان تأثیر می‌گذارد و زبان بخشی از تاریخ است؛ در نتیجه، در فرهنگ‌های گوناگون، واژگان متفاوتی را نیز در اختیار داریم (Jonsen, 2002, 15). زبان فارسی که یکی از زیر شاخه‌های زبان آریایی و زبان هندواروپایی مادر است، در سیر تاریخی خود، از آغاز برخی واژه‌ها را با اندک تغییری به شکل اولیّه نگه داشته است. از میان این گونه واژه‌ها، می‌توان به اسامی نسبی و خویشاوندی؛ همچون پدر، مادر و برادر و نیز نام‌آوایی؛ چون بابا، ماما، لب، پوک و بوس اشاره کرد. اما از آنجا که، قواعدی گوناگون در

زبان مشترک اصلی به کار رفته است، این زبان مشترک در روند تاریخی به شکلهای گوناگون تغییر می‌یابد و برخی واژه‌ها در سیر تاریخی خود دچار تغییر و تحول می‌گردند (هوبشمان، ۱۳۸۶، ۳۶). بر اساس این سیر تحول، آنتوان میه معتقد است، هر واژه‌ای الزاماً دارای ریشه‌شناسی نیست و سیر تحول بسیاری از واژه‌ها، مبهم و نامعلوم و یا دارای تعابیر و تفاسیر متفاوتی هستند (آرلاتو، ۱۳۷۳، ۴۷)؛ چنان که در زبان فارسی، واژه‌هایی که در دوران باستان کارکرد مذهبی در دین زردشت داشته، با تغییر دین، دیگر به فارسی نو نمی‌رسند. واژه‌های اهریمنی آمده از ایرانی باستان هم، به دلیل تفکر ثنویت واژه‌ها در دین زردشت، به مرور زمان دیگر کاربردی ندارند. حتی پیش از آن نیز واژه‌هایی که ریشه در باورهای مذهبی اقوام هندواروپایی داشتند، تغییراتی به وجود آمده بود. برای مثال، خدای آسمانی زئوس یونانی، هم‌ریشه با دیو فارسی، در ایران به خدای دشمن بدل گشت (هوبشمان، ۱۳۸۶، ۳۶).

واژه دهیو نیز یکی از نمونه واژه‌هایی است که تعابیر و تفاسیر متفاوتی در سیر تاریخی خود در برداشته است. در حالی که، برخی دانشمندان، آن را به "کشور" برگردانده‌اند، عده‌ای دیگر آن را "اقوام" معنی می‌کنند و یا این که فقط می‌تواند به معنای "مردم و جمعیت" باشد. هیچ نشانه‌ای مبنی بر این که، این فهرست‌ها مربوط به واحدهای اداری مثل فرمانداری‌ها باشد، وجود ندارد؛ از این رو، شامل تمام امپراتوری نمی‌شود (ویسهوفر، ۱۳۷۸، ۸۱). مری بویس این واژه را، کشور و اتحادیه، معنی می‌کند که در دوره چادرنشینی و بیابانگردی، معنی مراتعی که گله می‌توانسته از آن بهره ببرد، داشته است، اما پس از اسکان این اقوام، مفهوم سرزمین‌های وسیع و کوچکی که از یک فرمانروا تبعیت می‌کردند، به خود گرفت (بویس، ۱۳۷۴، ۲۷). شوارتز واژه dahyu اوستایی یا dasyu هندی را "مار-انسان" معنی می‌کند. در سنت ریشه‌یابی اوستا هم، دهاکه را برابر داسه هندی می‌شمارند که از دشمنان ایندیره به شمار می‌رود. تصور می‌شود این واژه، نام ساکنان بومی شمال غربی هند، پیش از مهاجرت آریایی‌ها بوده باشد. این واژه را با واژه‌هایی مثل لوی در پشتو، برابر می‌دانند که به معنی بزرگ و غول است. درشت و غول پیکر بودن و حتی ماریک‌شمردن مردم غیرآریایی یا بومی هند، درست مثل دیو شمردن غیرآریاییان و نیز ازدها پیکر و ماردوشی در اساطیر ایرانی است (حصوری، ۱۳۷۸: ص ۹). از این رو، مفهوم دهیو (dahyu)، باعث پیدایش استدلالهای بسیاری شده است.

واژه و ریشه *dahyu* در فرهنگ واژگان هندی

این واژه در سانسکریت به صورت اسم مذکر *dasyu* از ریشه \sqrt{das} به معنی "رنج بردن و خسته شدن" و با پیشوندهای *apa, upa, anupa, pra, vi* آمده است. *dasyu* در سانسکریت، در یک جا به معنی دشمن خدایانی چون *dhuni, cumuri, śushna, sambara* که همگی آنان را ایندرا و آگنی شکست داده‌اند، آمده (Williams, ۱۸۹۹: ۴۷۳) و در جای دیگر به معنی غیر آریایی، بربر، مرد ستمکار، دیو، راهزن، دشمن خدایان و بی دین، بوده است (stchoupak, ۱۹۷۲, ۳۰۲). این واژه در هندی باستان، معانی گوناگونی، چون سرزمین بیگانه، جمعیت بیگانه (داسیو هندی را مقایسه کنید با لیتوانی *tauta* = سرزمین آلمان، لیتوانی *tauta* = جمعیت، پروس باستان *tauto* = سرزمین)، دشمن و دشمن خدایان، داشته است. بعدها در ریگ ودا، این واژه به گروهی اطلاق گردید که خارج از طبقه برهمنان بوده‌اند (Mayrhofer, ۱۹۵۶: ۲۹). در واقع، داسیو به ساکنین پیش از آریاییان در هند (اصولاً ساکنین کشور) خطاب می‌شده است (Buck, ۱۹۴۹: ۱۳۰۲)؛ با وجود این، ریشه‌شناسی مطمئنی هنوز برای آن ارائه نشده است (Mayrhofer, ۱۹۵۶: ۲۹).

در هندی باستان، این نام به صورت ترکیبی در اسامی *vr̥ika dasyave* = گرگ برای داسیو و نام شخص *dasyu-sahas* = خوشنونت نسبت به داسیو؛ *dasyu-jiva* = زندگی یک راهزن و دزد؛ *dasyu-jūta* = تحریک شده با داسیو؛ *dasyu-hatya* = جنگ با داسیو؛ *dasyu-han* = مخرب و ویران کننده داسیو؛ *dasyu-hantama* = مخرب‌ترین برای داسیو، آمده است. *dasa* نیز در هندی باستان، نام یک دیو بوده است (۴۷۳). Williams, ۱۸۹۹). واژه مترادف با آن در سومری *kurra* به معنی "سرزمین بیگانه" بوده (Halloran, ۲۰۰۰: ۱۱۶)، که به عقیده نگارنده، نمی‌توان وجه مشترکی بین این دو واژه پیدا کرد.

واژه *dahyu* در کتب و فرهنگ‌های ایرانی باستان و میانه

نام ملل و اقوامی که شاهنشاهی هخامنشی را تشکیل می‌دادند، در متون فارسی باستان و هرودوت آمده است. واژه‌ای که داریوش برای آنان، مورد استفاده قرار می‌دهد، دهیو است که بخش یا سرزمین (گرشویچ، ۱۳۸۵، ۶۵) و یا ایالتی که قبیله یا اتحادیه‌ای از قبایل، در آنجا می‌زیستند، معنی می‌دهد (دیاکونوف، ۱۳۸۰، ۶۸). در نمای قبر داریوش در نقش رستم، واژه دهیو (*dahyu*) ظاهراً مربوط به اقوام است و در این نقش برجسته، هر نام به شخصیتی منفرد اشاره دارد؛ به طوری که دهیو با کسانی مطابقت

دارد که هر یک لباس و ظاهر جسمانی متفاوت داشته‌اند (گرشویچ، ۱۳۸۵، ۶۵). سازمانهای اجتماعی که در گاتها و یشتها نیز ذکر گردیده، بدون تردید تاریخ ایران شرقی و نواحی منضم به آسیای میانه را، پیش از دوره هخامنشیان، منعکس می‌کند. در اوستا، سلسله مراتب قدرتهای پنجگانه به ترتیب نمانویاتی-*nmānō-pāti* و یسپاتی *vis-pāti*، زنتویاتی *zantu-pāti* دخیویاتی * *dahyu-pāti* هستند که حکومت پنجم، خاص روحانیون است (دیاکونوف، ۱۳۸۰، ۶۸).

واژه دهیو در فارسی باستان به صورت *dahyu* به معنی "سرزمین، ایالت و ناحیه" و در کتیبه بیستون و دیگر شاهان هخامنشی، دیده می‌شود (Kent, ۱۹۶۱, ۱۹۰, ۱۹۷۱, ۲۲۴ & Spiegel & Skjærvø, ۲۰۰۲, ۱۶۲). در کتیبه‌های عیلامی هخامنشی به صورت *da-a-u-iš* به معنی "سرزمین که معنی مردم را نیز در خود دارد"، آمده است (Hinz, ۱۹۸۷, ۲۵۸)؛ در نتیجه این واژه معانی گسترده‌تری در بردارد (Spiegel, ۱۹۷۱, ۲۲۴). در اوستا به صورت *daiJhav* به معنی قلمرو و سرزمین (Barthlomeae, ۱۹۰۴, ۷۰۶) و در زند اوستای یوستی *dañhu* به معنی منطقه و ناحیه‌ای که از چندین زنتو تشکیل شده، آمده است و از آنجا که در سانسکریت *dāsya* با *dāsā* ارتباط دارد، به نظر می‌رسد اصولاً "یک منطقه تابع یک فرمانروا" معنی دهد (۱۹۶۹, ۱۴۵). (justi,

کلنز این واژه را، به پهناورترین مجمع اجتماعی یا ملت، برگردانده است (Klens, ۱۹۸۸, ۲۵۳ & ۹۳۲, ۱۲۱). (Benvenist, گایگر، واژه *dañhu* را، ناحیه و سرزمین، معنی کرده که در مفهوم سیاسی، مجموعه‌ای از دولت‌های تابع، تحت عنوان زنتو *zantu* که خود از چندین ویس *vis* و آن هم به نوبه خود از چندین نمان *nmān* تشکیل شده، معنی می‌دهد (Geiger, ۱۸۷۹, ۲۵۴). دوهارله نیز این واژه را از *das+yu* گرفته است و آنرا مناطقی که یک دولت را تشکیل می‌دهد، معنی کرده و هم‌چنین *dañhyu'rič* را "ناپود کننده کشور و سرزمین" و *dañhyupa'ti* را "رئیس دهیو یا دولت" معنی می‌کند (De harlez, ۱۸۸۲, ۳۵۲).

واژه *dahyu* باستان در دوره میانه زبان فارسی به *dēh* تبدیل شده (Nyberg, ۲۰۰۳, ۶۱) و در مانوی به صورت *deh* به معنی سرزمین و کشور (Boyce, ۱۹۷۷, ۳۸) و در سغدی مسیحی به صورت *dyxw* = *dyxw* (Sims-williams, ۱۹۸۵, ۲۱۰) و در سغدی مانوی نیز به شکل *dyxw* آمده است (Gershevitch, ۱۹۶۱, ۲۹). این واژه در ارمنی، وام واژه و به صورت *deh* = ناحیه و *nždeh* به معنی بیگانه، می‌باشد (Nyberg & Hubschmann, ۱۸۹۵, ۶۴ & ۶۱, ۲۰۰۳). در واژه‌نامه پهلوی و نداد به

صورت *dahyupat* = رئیس سرزمین و قلمرو، آمده است که خود از اوستایی *dainhupa^{ti}* می-آید (Kapadia, ۱۹۰۴, ۱۴۲) و *deh vaštār* برابر کسی است که به سراسر کشور می رود و مسافرت می کند (Dhabhar, ۱۹۴۹, ۱۵۵).

هزوارش *dēh* نیز در دوره میانه به صورت آرامی MTA و عبری *mata* به معنی ده و ناحیه آمده که از نظر معنی با لاتین *pagus* تطبیق می کند؛ یعنی مجموعه ای از نواحی که تشکیل یک ده می دهد (۱۸۵۸, ۴۲۸, Junker, ۱۹۵۵, ۳۱ & Spiegel). در واژه نامه پهلوی - پازند *Matā* = "ده، شهر"، در عربی به صورت مدینه از *madā* و جمع مداین، آشوری *mat* (۱۵۵, ۱۹۷۳, Haug & Reichel, ۱۹۶۷, ۴۲۶) و در اکدی *maatu* آمده که همگی به سومری *ma-da* به معنی قلمرو و ناحیه، برمی گردند (Halloran, ۲۰۰۰, ۱۱۷). از این واژه در عربی *dihqan* = دهقان، را داریم که در ارمنی *dehkan* شده و تحوّل آن در لهجه های ایرانی به صورت کردی *dau* (Hom, ۱۸۹۳, ۱۳۱)، افغانی *dih*، بلوچی *daih* و زازا *dauh* آمده است (Hom, ۱۸۹۳, ۱۳۱ & just, ۱۹۶۹, ۱۴۵).

کاربرد معنایی دهیو در متون ایرانی باستانی

برای پی بردن به کاربرد معنایی واژه دهیو، ناچاریم معنی این واژه را در متون باستانی به طور خلاصه، مورد بررسی قرار دهیم. در یشتها: (زامیادیشث ۱۹، ۱) که همه سرزمینهای شرق و همه سرزمینهای غربی را دربردارد (lommel, ۱۹۲۷, ۶۱ & lommel, ۱۹۶۰, ۱۷۶, darmesteter, ۱۹۶۰)؛ (بهرام یشت ۱۴، ۳۳) تا فاصله هشت سرزمین (لومل) نه سرزمین (دارمستتر) را می تواند، بگیرد (lommel, ۱۹۲۷, ۱۳۹ & darmesteter, ۱۹۶۹, ۲۰۷)؛ (فروردین یشت، ۱۴۷) در اینجا، روحانیون ممالک بر طبق اشه نیک می اندیشند (wolf, ۱۹۱۰, ۲۵۶).

(وندیداد ۲، ۲۴): قبل از این زمستان، زمین (لومل، اشپیگل) کشور (ولف) در بر دارنده علوفه خواهد بود. (Wolf, ۱۹۱۰, ۱۵, ۳۲۱ & Spiegel, ۱۸۶۴, ۲۰۵, ۲۵)؛ (وندیداد ۴، ۲) ششم با رهن و گرو یک قطعه زمین، منعقد می شود (Wolf, ۱۹۱۰, ۳۳۲).

(یسنا ۱۲، ۴۸) آنها فواید نواحی (اشپیگل) کشورها (دارمستتر) هستند. (Spiegel, ۱۸۶۴, ۴۲ & Darmesteter, ۱۹۶۹, ۳۱۸)؛ (یسن ۲، ۱۱) میترا، سرور همه کشورها (Darmesteter, ۱۹۶۹, ۴۵)؛ (هات

۱۶، ۳۱) یا نواحی یا سرزمین (تاراپور) سرزمین یا کشورها (کلنز) (Kellens, ۱۹۸۸. ۱۶۶ & Tarapore, ۲۰۰۳. ۳۳۱).

فارسی باستان: (کتیبه بیستون ۱، بند ۵۹) ناحیه‌ای به نام نیا *nisāga nāmā dahyauš* (۱۹۶۱.۱۱۸ kent)؛ (کتیبه DNA بند ۵۳) خانه‌ام را و این سرزمین را *utāmai viθam imām dahyāum*؛ (کتیبه DNA بند ۱۷) این کشورها *imā dahyāva* (Ibid. ۱۳۸)؛ (کتیبه بیستون، بند ۳۵) و در دیگر ایالات *utā aniyāuvā dahyašuvā* (Ibid. ۱۱۸).

آواشناسی واژه دهیو

واژه *dahyu* فارسی باستان و *daḥhav* اوستا در فارسی میانه به *deh/dēh* و در فارسی نو به *dih/deh* تبدیل می‌شود. این تحوّل بدین شکل بوده است که واج آغازین *d* فارسی نو، به *d* فارسی میانه (Geiger, ۱۹۷۴, ۲۵۸, ۸۱) و نیز فارسی باستان، اوستا و ایرانی باستان *d* برمی‌گردد (Hubschman, ۱۸۹۵. ۱۹۸). از آنجا که این واژه در زبان هندی باستان نیز به صورت *d* آمده است، می‌توان منشأ آن را به *d* آریایی و هندواروپایی (و نه *dh*) برگرداند (Meillet, ۱۹۷۲. ۸۸ & Reichelt, ۱۹۶۷. ۴۲).

ī فارسی نو در این واژه به فارسی میانه *e/ē* و فارسی باستان، اوستا، ایرانی باستان و آریایی *a* برمی‌گردد (Reichelt, ۱۹۶۷. ۶۲ & Geiger, ۱۹۷۴. ۳۰) که این واژه نیز خود به هندواروپایی *a, e, o* برمی‌گردد (Brugmann, ۱۹۷۲. ۳۱).

در واقع، گاه واژه *a* فارسی باستان، پیش از واج پایانی *h* (مشتق از *θy* یا *hy*) در فارسی نو به *ī* تبدیل می‌شود؛ یعنی فارسی نو *dih* به فارسی باستان *dahyu* برمی‌گردد که این واژه بعد از حذف آخرین هجا یا سیلاب (= واژه + هم‌خوان)، ابتدا در فارسی میانه به **dahy* بدل شده و سپس واج پایانی هم حذف می‌شود؛ این فرآیند تحت تأثیر تغییرات واژه‌ای صورت گرفته است. بدین ترتیب، واژه فارسی میانه *deh* شکل گرفته است (Hubschmann. ۱۸۹۵. ۱۲۹).

h فارسی نو همان *h* فارسی میانه، فارسی باستان، اوستایی و ایرانی باستان را نگه داشته است (Reichelt, ۱۹۶۷. ۵۲) که همگی از *s* آریایی و هندواروپایی آمده‌اند (Crahe. ۱۹۴۰. ۶۲ & Mizra. ۱۹۷۹. ۸۱ & Hubschmann. ۱۸۹۵. ۲۱۴).

پسوند *yu* در ایرانی باستان موجود بوده، اما در موارد ناچیزی به کار رفته است. در فارسی باستان واژه-های *uvamarshiyu* و *dahyu* و در اوستا *mainyu* و *mərθyu* از این پسوند هستند (Spiegel. ۱۹۷۰. ۱۹۴).
 ی‌فارسی باستان که از *y* ایرانی باستان و آریایی و هندواروپایی می-آید (Geiger. ۱۹۷۴. ۴۵ & Mizra. ۱۹۷۹. ۷۳)، در میان واژه، در فارسی میانه و نوحذف می-شود (Geiger. ۱۹۷۴. ۳۶۹ & hubschuann, ۱۸۹۵. ۱۳۹).
 هندواروپایی *u* می‌آید (Geiger. ۱۹۷۴. ۴۵) مانند *ī* و *a* در ترکیبات و پایان واژه حذف می‌شود (Hubschmann. ۱۸۹۵. ۱۳۹).

ریشه‌های مرتبط با واژه دهیو

از آنجا که ما در آریایی و هندواروپایی، این واژه را در اختیار نداریم، به ناچار با توجه به تحول ذکر شده، باید از نظر واجی، ریشه‌های نزدیک به آن را مورد بررسی قرار دهیم: ۱- ریشه *dek* در هندواروپایی به معنی گرفتن، پذیرفتن و سلام کردن و احترام گذاشتن است (Nikolayov. ۲۰۰۷. ۱۱۸). از این ریشه را در اوستا، شکل *dāšta* = رسیده و دریافت کرده، *dasəm* = دارایی، هندی باستان به صورت *dācati* = تقدیم می‌کند، *dacā* = موقعیت و وضعیت، یونانی *dekomai* = می‌گیرد، اسلاوی کلیسایی *desiti* = یافتن، در اختیار داریم. (pokomy. ۱۹۳۰. ۷۸۳) ۲- ریشه *dok*, *dek*, *dōk*, *dēk* در هند و اروپایی به معنی دریدن و پاره کردن است. از این ریشه در هندی باستان، واژه *dacā* به معنی "انتهای یک بافت پیچیده" را در اختیار داریم که در آلمانی باستان به صورت *zagal* و در انگلیسی به صورت *tail* = دم، آمده است (۷۸۴). (Lubotsky, ۲۰۰۷. ۵۶۲ & pokomy. ۱۹۳۰).

ریشه *des, dēs* هندواروپایی = یافتن و دنبال کردن، در یونانی به صورت *δῖω* = یافت شدن و در آلبانی به صورت *ndesh* = یافتن و مواجه شدن، آمده است (Lubotsky, ۲۰۰۷. ۶۲۵).
 ریشه *denk* در هندواروپایی به معنی گاز گرفتن است. این ریشه در سانسکریت به صورت *dacat* = گاز می‌گیرد، در اوستا به صورت *tizi-dāstra* = با گاز گرفتن، با گاز شدید، که به جای *dāstra* آمده است (pokomy. ۱۹۳۰. ۷۹۰).

ریشه *dens* نیز در هندواروپایی به معنی نیروی معنوی و آموختن است (Ibid. ۷۹۳). از این ریشه در اوستا شکل *daḥ* در واژه‌های *daṣtvā* = آموزه، (۱۹۰۴، ۷۴۵) *daḥav* (Bartholomae) = مهارت، *daḥiṣta* = بسیار عاقل، و همچنین *daḥra* = ماهر و توانا و در هندی باستان به صورت *dasra* = معجزه آسا، از هندواروپایی *dns-ro-s* آمده است (pokorny. ۱۹۳۰، ۷۹۳).

ریشه *dā*، *dāi*، *dāi*، *dāi* و *dā* نیز به معنی تقسیم کردن و پاره کردن، در هندواروپایی آمده است. این ریشه در هندی باستان به صورت *dāti* = می‌برد و جدا می‌کند، *dānam* = بخش و قسمت و در فارسی به صورت *dāra* = پاداش و اجر و *dās* = داس، آمده است. این ریشه با گستره *mo* در واژه *dāmos* = مردم، که در یونانی به صورت *ḍimos* = مردم، ایرلندی باستان *dām* = گروه و جمعیت، ولزی باستان به صورت *dauu* = خدمتکار (Lubotsky, ۲۰۰۷، ۵۳۶) و در هیتی به صورت *da-ma-a-iš* = دیگری، بیگانه و مردم بیگانه، آمده است (Lauffenburger, ۲۰۰۶، ۲۱۳). همین ریشه با گستره *s* در هندی به صورت *dāsyati* = تحمل می‌کند و بی‌حال می‌شود، *upadāsyati* = خسته می‌شود، در آلمانی نو *tasen* = کندن و چیدن، دانمارکی *tæse* = آهسته کار کردن و هیتی *tešhā* = دورنگهداشتن، آمده است (Lubotsky, ۲۰۰۷، ۵۴۲).

ریشه *das* در سانسکریت به معنی "خلق کردن و ایجاد کردن، به پایان رساندن" در واژه *dasyati* آمده است (persson, ۱۹۱۲، ۸۴۴). این ریشه به معنی ضعیف شدن، هم معنی با ریشه *jas* است که هر دو شکل در ریگ ودا آمده است (forssmann. ۲۰۰۰، ۵۴۰).

اشپیگل، ریشه *dah* را به معنی "نابود کردن" می‌گیرد و دلیل آن را واژه‌های *dahaka* و *dahāka* می‌داند که در فارسی نو به صورت *aḏdahāk* آمده است (۱۵۱) (spiegel. ۱۹۷۰).

ریشه *dam* در هندواروپایی به معنی ساختن و بنا کردن است. *dam* به معنی خانه، در ریگ ودا (۱۰، ۴، ۶، ۷) فقط به صورت *damān* اضافی جمع و در اوستا به صورت *dam*، *dami*، *dan* حالت دری مفرد و *n̥mō* اضافی مفرد (از آریایی متقدم *dām*) آمده است. طبق گفته بنونیست و بیلی، این ریشه در ختنی سکایی به صورت *padam* و *vadam* = ساختن و کردن، آمده است (Mayrhofer. ۱۹۵۶، ۱۸). البته این ریشه با گستره *s* در هندواروپایی نیامده است (pokorny. ۱۹۳۰، ۷۸۷). طبق گفته پیشل (pischel در مطالعات ودایی ۲، ص ۱۰۴) *dāmpati* و اوستایی *patiš-dəng* برابر با حالت اضافی **dam-s* = خانه، از خانه (حالت

اضافی) در آریایی نیست، بلکه dams به معنی "موفق شدن و به انجام رساندن" است (مقایسه کنید با ^۱dán). همچنین dāsa و dāsyu باید به این ریشه برگردد (Mayrhofer, ۱۹۵۶, ۲۰).

بنویست معتقد است با مطالعه دقیق در مورد ریشه *dem به عنوان خانه از یک واحد کوچک اجتماعی (ایرانی dam) درمی یابیم که این واژه را باید از ریشه demə = ساختن و domə = رام و مطیع کردن، تمیز داد. ما در برخی از زبانها به دنبال تحولات، تغییرات معانی را نیز مشاهده می کنیم؛ این فرایند در تبدیل مفهوم خانه به عنوان خانواده و ساختار اجتماعی نیز صدق می کند. از نظر جغرافیایی، تجزیه خانواده بزرگ منجر به جایگزینی تدریجی جامعه ای می گردد که بر اساس دودمانها شکل گرفته است. بنویست به دنبال این توضیحات در تقسیمات جوامع هندوایرانی، واژه dahyu به معنی کشور را همخوان با واژه dasyu هندی به معنی برده و بیگانه می داند؛ چرا که معتقد است ایرانیان به این واژه از منظر درونی خود که مشتق از daha به معنی مرد است، نگاه کردند، در صورتی که هندیان به واژه dasyu از بعد بیرونی نگاه کردند و لزوماً برای آنان به شکل برده و بیگانه در آمد. در هند، ما هیچ گونه رابطه منظم و سازمانی در تقسیمات اجتماعی چهار گروه مشاهده نمی کنیم و این ساختار، دچار تغییر و تحول شده، برخلاف آن، جامعه ایرانی، محافظه کارتر بوده است (benveniste, ۱۹۷۳, ۲۴۰). داسیو در هند، می تواند مشخصه قومی داشته باشد؛ داسیوها مردم بیگانه ای بودند که بربر و برده محسوب می شدند و آریاییان باید با آنان می جنگیدند اما در ایران، دهیو جزء واژه های رسمی و سستی محسوب می شود. داریوش خودش را به عنوان شاه دهیوها، معرفی کرده است. این واژه باید تاریخی طولانی در ایران داشته باشد و حتی می تواند از جامعه ایرانی نشأت گرفته باشد. در لهجه ختنی ایرانی واژه daha به معنی "مرد" است. ما از برخی منابع، آگاهییم که در ایران، مردمی به نام داهه می زیستند که نویسندگان لاتین آنان را "مردان" می نامیدند. در نتیجه این رابطه و پیوند، معنی دهیو آشکار می گردد: این واژه که شواهد اندکی از آن در اختیار داریم از ریشه *das مشتق شده و به معنی گروهی از مردم است که در نظم قبیله ای، سرزمین پهناوری را اشغال می کنند. اگر این واژه نخست مربوط به جامعه ایرانی باشد و در مجموع، ملل متخاصم نیز خودشان را به این نام خطاب کرده باشند، تدریجاً مفهوم دشمن و متخاصم را به خود می گیرد و برای آریایی های هندی این واژه خطاب به مردم پست و بربر می گردد. از این رو، رابطه بین مفهوم داسیو و دهیو، نبردهای بین مردم ایران و هند را منعکس می کند (ibid, ۲۶۰).

نتیجه گیری

همانگونه که مشاهده شد به دلیل فقدان این واژه در دوران هندواروپایی و آریایی و همچنین فرهنگ واژگان آن دوره که احتمالاً به دلیل کمبود واژه مرتبط با آن در دیگر زبانهای هم خانواده است و نیز به دلیل تردید در بازسازی ریشه -به جزء اندکی از صاحب نظران - به ناچار باید ریشه آنرا بر اساس شواهد به دست آمده، هرچند به صورت احتمالی، بازسازی نماییم. همچنانکه ذکر شد ریشه -های $d\bar{e}s$, $dem-s$, $dens$, $denk$, dok , dek , $d\hat{o}k$, $d\bar{e}k$ را برای آن در نظر گرفتیم. حال به چگونگی تحول آنان می پردازیم. ریشه های $denk$, $d\bar{e}k$, $d\hat{o}k$, dek , dok همراه با مشتقات آنرا نمی توان بر اساس تحول آوایی با این واژه، مرتبط دانست؛ چرا که k اصیل در ایرانی باستان به s (نه h) تبدیل می شود و تحول آن با واژه ایرانی دهیو، همخوان نیست. ریشه $dens$ به معنای آموختن است با وجودی که این ریشه با تحول آوایی واژه دهیو تطبیق می کند، ما نمی توانیم از نظر معنایی، آنرا متناسب با واژه دهیو در دو زبان هندی = بیگانه، ایرانی = کشور و ایالت بدانیم؛ چراکه این معنا در سیر تاریخی خود از هندواروپایی تا دوره باستان با این واژه هماهنگ نیست. ریشه des به گفته ویلیامز به معنای خسته شدن نیز از نظر تحول آوایی با این واژه منطبق است، اما بیشتر نزدیک به معنای واژه داسیو هندی است و باید برای تغییر معنایی آن از این ریشه در دو زبان دلیل موجه داشته باشیم. ریشه $des/d\bar{e}s$ به معنای آموختن بود، این ریشه همچون ریشه des از نظر تحول آوایی با واژه دهیو منطبق اما از نظر معنایی نمی توانیم آن را منطبق با واژه دسیو و دهیو دانست. در مورد نظریه اشپیگل و واژه دهیو به معنای بیگانه و مخرب از ریشه dah باید گفت؛ همچنانکه مشاهده شد هر سه رکن نمان یا دمان، ویس و زنتو همگی از ریشه هایی آمده اند که معنی تولید و شکل گرفتن و ساخت را در بر دارند؛ در نتیجه نمی توانیم به قیاس با این ساختارهای اجتماعی، ریشه ای در تضاد با آنان در نظر گرفت؛ چراکه همه این ساختارهای اجتماعی از ریشه هایی نزدیک به هم ساخته شده اند مگر این که معتقد به این شویم که ساخت سه رکن اولیه و نمان (خوتو گاتها)، ویس (ورزنه) و زنتو (شویره) مربوط به دوران هندواروپایی و دهیو مربوط به دوران آریایی است؛ چنان که ما این حالت را در تبدیل ساختار طبقاتی جامعه هندواروپایی در دوره ساسانی از روحانیون، ارتیشتاران و تولیدکنندگان به چهار رکن مشاهده می کنیم. ریشه das ذکر شده به وسیله بنونیست در هندواروپایی به این

معنا نیامده است، اما شاید بتوانیم آنرا به صورت **des* بازسازی کنیم و با توجه به دو صورت هندی و ایرانی آن معنی گروه و جمعیت را برای آن در نظر بگیریم. همچنین به لحاظ تحوّل آوایی و معنایی در کنار ریشه *des* دو ریشه نزدیک به این واژه است: یکی ریشه *dem* با شناسه اضافی ساز *s = dems* به معنی ساختن، است که هم به لحاظ تحوّل آوایی و هم از نظر معنایی با دیگر ساختارهای اجتماعی تطبیق می‌کند و برای تغییر معنایی آن می‌توانیم به نظریه بنویست، معتقد باشیم که این تغییر به لحاظ بعد درونی و بیرونی صورت گرفته است.

دیگر ریشه *de* با گستره *m* و شناسه اضافی ساز *s = dems* به معنی مردمان و جمعیت است؛ نخست این که هم به لحاظ آوایی تطبیق با هر دو واژه دسیو هندی و دهیو ایرانی دارد: یعنی با افتادن *m* در ریشه در سانسکریت به صورت *dás* و در اوستا به صورت *dañh* در می‌آید. دو دیگر این که به لحاظ معنایی هم با ساختار اجتماعی هندواروپایی تطبیق دارد و ما شواهد بسیاری دال بر معنی مردمان در دیگر زبانهای منشعب از هندواروپایی در اختیار داریم و هم با تحوّل معنایی واژه در دو زبان بسیار نزدیک است که در هندی در تماس با ساکنان بومی هند تبدیل به جمعیت (بیگانه) گشته و در ایرانی به همان معنای جمعیت یا مردمانی که یک ایالت یا کشور را تشکیل می‌دهند، مانده است و ما آنرا در نام قوم ایرانی داهه به معنای مردان و مردمان مشاهده می‌کنیم.

یادداشتها

* این واج چون نوعی تلفظ *h* را دارد و معادل چینی *xi* و ژاپنی *hi* است؛ از این رو برخی در ترجمه‌ها آنرا به *X* و برخی به *h* برگردانده‌اند.

Skjærvø. ۲۰۰۳. ۷

Jackson. ۱۸۹۲. ۵

* بربر واژه‌ای یونانی است و منظور کسی است که به طور نامفهوم صحبت می‌کند. احتمالاً این واژه حاصل تقلید صداست؛ یعنی بیگانه‌ای که در کاربرد زبان دیگران به صورت بربر سخن می‌گوید.

Janson. ۲۰۰۲. ۱۷۶

کتابنامه

- آرلاتو، آنتونی؛ درآمدی بر زبانشناسی تاریخی؛ ترجمه یحیی مدرس، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
- بویس، مری؛ تاریخ کیش زردشت؛ ترجمه صنعتی زاده، تهران، توس، ۱۳۷۴.
- بهار، مهرداد؛ واژه نامه بند هشن؛ تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایرانی، ۱۳۵۴.
- حصوری، علی؛ ضحاک؛ تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۸.
- دیاکونوف، میخائیل؛ تاریخ ایران باستان؛ ترجمه ارباب روحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- گرشویچ، ایلیا؛ تاریخ ایران دوره هخامنشی؛ ترجمه ثابت فر، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۵.
- ویسهوفر، یوزف؛ تاریخ ایران باستان؛ ترجمه ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۷۸.
- Bartholomae.Ch - Altiranisches wörterbuch. Verlag von karl.j.trubner ۱۹۰۴. Strassburg.
- Benveniste . E -Indo-european language and society .Faber and faber limited ۳ Queen square. ۱۹۷۳. London
- Boyce. M- A word-list of Manichean middle Persian and Parthian.Biblioteque pahlavi Tehran-liege. ۱۹۷۷.Belgium
- Brugmann.k- Elements of the comparative Grammar of the indo- Germanic languages. Chowkhamba Sanskrit serious office. ۱۹۷۲ .Leipzig
- Buck.C- A dictionary of selected synonyms in principal indo-european languages .the university of shicago press . ۱۹۴۹ . London
- Crahe, H- Indogermanische wissenschaft. Verlag von walter de Gruyter. ۱۹۴۰. berlin.
- Darmesteter. J- Le zend avesta .Ministere de l'inscription publique et des beaux-arts ۱۹۶۰. paris.
- Darmesteter. J .The sacred book of east. Ministere de l'inscription publique et des beaux-arts ۱۸۹۸. America
- De harelz , C- La langue de Avesta. Maisonneuve et libraries-Editeurs ۱۸۸۲.paris
- DHabbar, B. Pahlavi yasna and visperad. Published by sapur f.desai. ۱۹۴۹, Bombay.

- Forssmann. B.Plath. R - Indoarish, iranisch und die indogermanistik .Richert verlag. ۲۰۰۰, Wiesbaden
- Geiger.W- Grundriss der iranischen philologie.Verlag von karl j.trubner. ۱۹۷۴. Strassburg
- Geiger. W - Handbuch der Avesta sprache.Verlag von Andreas Deichert. ۱۸۷۹. Erlangen
- Gershevitch.I-A Grammar of manichen soghdian .Basil Blackwell.۱۹۶۱.Oxford
- Haug. M - An old pahlavi- pazand Glossary.Biblio Verlag ۱۹۷۳. Osnabruck.
- Hinz.W&Koch.H - Elamische wörterbuch. Verlag von Andreas Deichert. ۱۹۸۷.Berlin
- Horn.p. Grundriss der neupersischen Etymologie. Verlag von karl j.trubner. ۱۸۹۳. strassburg.
- Hubschmann. H- Persischen studien. Verlag von Andreas Deichert ۱۸۹۵. Strassburg
- Jackson.W-An Avesta grammar .W.Kohlhammer ۱۸۹۲ . Stuttgart .
- Janson .T-Speak a short of languages. ۲۰۰۲.Oxford University press. United state. Junker, H - Das frahang i pahlavik. ۱۹۵۵. Leipzig
- Justi, F- Handbuch der zendsprache.springer verlag ۱۹۶۹. Wiesbaden
- Kapadia,S.A- pahlavi vandidād Glossary. Chaukhambha orientalia.۱۹۰۴. Bombay
- Kellens. J- pirart. E. Les texts vieil Avestiques.Ludwig Reichert ۱۹۸۸.Wiesbaden
- Kent.R. Old persian Grammar.American oriental society ۱۹۶۱ .London
- Lauffeburger .O – Hittite grammar. ۲۰۰۶.Wien
- Lommel.H- Die yašt des Avesta.Hinrichsche Buchhandlung ۱۹۲۷. Leipzig
- Lubotsky . A – Proto-indo-european etymology dictionary .Dnghu Association ۲۰۰۷ .London
- Mayrhofer. M- kurzgefässtes etymologisches wörterbuch des Altindischen.Carl Winter universitatverlag.۱۹۵۶.Heidelteg
- Meillet. A- Introduction a l'Etude comparative des langues indo-europeennes.university of Alabama press
- .۱۹۶۶.Mssachusetts.
- Mizra.S.S. – The Avestan A Historical and comparative Grammar.Chaukhambha orientalia. ۱۹۷۹.Delhi
- M.Monier-williams - Sanskrit-English dictionary. ۱۸۹۹,Oxford

- Nikolayov.S – Indo-European Etymology . ۲۰۰۷.Oxford
- Nyberg.H- Manual of pahlavi. Layout satz dr. tetzner. Asatir. ۲۰۰۳.
- Person. P- Beiträge zur indogermanischen wörterbuch .Akademiska Bokhandeln.۱۹۱۲.
Leipzig
- Pokorny. J -Vergleichende indogermanischen sprache .Verlag von karl j.trubner.۱۹۳۰ .Leipzig
- Reichelt. H. Awstisches Elementarbuch. ۱۹۳۷. Heidelberg.
- Sims-williams.N-The Christian soghdian manuscript .Akademie-verlag.۱۹۸۵.Berlin
- Skærvø.P- An introduction to old Iranian .skaervo @ fas . Harvard.edu. ۲۰۰۲. London.
- Skjærvø.P - An introduction to young Avesta. skaervo @ fas . Harvard.edu ۲۰۰۳ .Harvard.
- Stchoupak. N& Renou . L - Dictionnaire sanskrit – francai.۱۹۷۲. Paris
- Spiegel. F - Vergleichende Grammatik der Altiranisches Sprachen .Philo press. ۱۹۷۰.
Amsterdam
- Spiegel.F.Avesta religious books of the parsen. manucherjee hormosjee Gama۱۸۶۴. Hertford.
- Spiegel.F- Grammatik Huzvarisch-sprache.verlag von Wiljelm Engelmann. ۱۸۵۶. Wien
- Spiegel.F- Die Altpersischen keilinschriften. Oriental press ۱۹۷۱. Amesterdom
- Tarapore wala, I- Divine songs of zarathushtra. ۲۰۰۳ . Bousbay.
- Wolf.F- Avesta die heiligen bücher der parsen. Verlag von karl j.trubner ۱۹۱۰ . Strassburg